

مقدمه، تبیین مسئله و پیشینه آن

از مباحث مهم در بررسی جریان‌های تفسیری و روش‌شناسی تفسیر قرآن، تحلیل نقش روایات و بررسی دیدگاه‌های مختلف، به‌ویژه تلقی مفسران روایت‌گرا از روایات تفسیری پیشوایان دین است؛ از آنجاکه علامه طباطبایی دیدگاه تفسیری خود را به‌طور خاص در رویارویی با مفسران روایت‌گرا مطرح ساخت، نگاه انتقادی این بحث به دیدگاه همین جریان معطوف است. جریان تفسیر روایت‌گرا از منظر نگاه روش‌شناختی به روایات به دو شاخه افراطی و اعتدالی تقسیم می‌شود. رویکرد افراطی آن است که تفسیر را با گزارش روایات تفسیری پی می‌گیرد و از تحلیل و بررسی آنها و نسبت‌سنجی مضامین روایی با مدلول و مفاد آیات پرهیز می‌کند؛ در مقابل، رویکرد اعتدالی می‌کوشد به نقل روایات اکتفا نکند و آیات را در پرتو راهنمایی روایات و اصول متخذ از آنها شرح دهد. اما این سعی و تلاش از قلمرو محدودی از اصول و قواعد روشی تجاوز نمی‌کند. همچنین این جریان در دو شاخه شیعی و سنی بحث و بررسی می‌شود که در این مقاله شاخه شیعی مد نظر است (ر.ک: اسعدی و همکاران، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۳۰-۱۳۸).

جریان مزبور بر زمینه‌های نظری و دیدگاه‌های مبنایی خاصی تکیه دارد؛ از جمله این زمینه‌های نظری آن است که اصحاب این جریان به صاحبان روایات تفسیری نه به‌مثابه معلمان روش تفسیر، بلکه صرفاً به‌عنوان آموزگاران ساده معانی قرآن می‌نگرند و اشمال روایات تفسیری را بر روش‌ها و ضوابط قابل تطبیق در فهم و تفسیر دیگر آیات جز در حوزه محدود و بسیطی نادیده می‌گیرند. در واقع، این مدعا به مبنای فهم‌ناپذیری قرآن جدا از روایات، متکی است. البته در مباحث نظری روایت‌گرایان کمتر می‌توان شرحی بر این مدعا یافت، ولی روش عملی آنان آن را تأیید می‌کند؛ در واقع، حصر نگاه معناشناختی آنان به متن روایات ذیل هر آیه و بی‌توجهی به روش تفسیری موجود در آنها برای بهره‌گیری از دیگر آیاتی که مقرون به روایتی تفسیری نیست، به‌روشنی گواه مبنای مذکور است. به این نکته در برخی آثار انتقادی به ایشان، به‌ویژه مباحث نظری علامه طباطبایی اشاره شده است. ایشان در همین باره و البته بیشتر ناظر به شاخه شیعی جریان روایت‌گرا، تأکید می‌کنند که روایات تفسیری پیشوایان دین، ما را به روش تفسیری قرآن‌به‌قرآن هدایت می‌کند. ایشان در این باره تصریح می‌کنند: «تنها روش صحیح در تفسیر قرآن آن است که در تفسیر آیه‌ای، از آیات دیگر استفاده شود. این روش، روشی است برگرفته از اهل بیت علیهم‌السلام که با ممارست در روایات منقول از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیتش و با ذوقی که از این ناحیه به‌دست می‌آید، حاصل می‌شود» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۸۷).

روش آموزی روایات تفسیری،

تبیین و بررسی دیدگاه علامه طباطبایی در مواجهه با روایت‌گرایان

dmasadi@hawzeh.ac.ir

محمد اسعدی / دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
دریافت: ۱۳۹۳/۳/۱۵ - پذیرش: ۱۳۹۳/۸/۶

چکیده

نگاه تعلیمی و روش آموزی به روایات تفسیری از ارکان اصلی روش‌شناسی تفسیر المیزان است. در واقع این نگاه نگرشی تحلیلی به متون روایی مرتبط با مضامین و مفاهیم قرآنی است که درصدد کشف چگونه تفسیر کردن قرآن با استفاده از قول و عمل تفسیری پیشوایان دین است. این نگاه با تحلیلی انتقادی به رویکرد جریان تفسیر روایت‌گرا همراه است و به شواهد نقلی و غیرنقلی متعددی تکیه دارد. در این میان القای اصول از سوی پیشوایان دین و ضرورت تفریع بر آن اصول، که مضمون برخی شواهد نقلی است، قابل توجه می‌باشد. افزون بر مبانی و شواهد نقلی، شواهد تحلیلی تاریخی و کلامی نیز این نگاه را پشتیبانی می‌کند. بر پایه این نگاه روایات تفسیری نقشی تعلیمی دارند و مفهوم تعلیم نیز نه به‌معنای آموختن مفاهیمی فراتر از فهم و دریافت مخاطبان، بلکه به‌معنای آموزش مفاهیمی است که برای مخاطب قابل درک و قابل استناد به ظاهر قرآن باشد. از منظر علامه پیشوایان دین نه‌تنها آموزگاران ساده مفاهیم قرآن که به‌مثابه معلمان روش تفسیر معرفی می‌شوند.

کلیدواژه‌ها: روایات تفسیری، روش آموزی، جریان تفسیر روایت‌گرا، تفسیر المیزان، علامه طباطبایی.

درواقع، این ادعا به دو ادعای کلیدی تجزیه و تحلیل می‌شود: نخست آنکه روایات تفسیری روش‌آموزند و فراتر از القای معانی و مفاهیمی در ذیل آیات قرآن قابل تحلیل و بررسی روش‌شناسانه‌اند؛ و دوم، آنکه روشی که روایات تفسیری به آن رهنمون می‌کنند، روش تفسیری قرآن‌به‌قرآن است. بحث و بررسی این مقاله به ادعای نخست اختصاص دارد.

درباره ادعای دوم نیز از جهات گوناگونی می‌توان سخن گفت؛ به نظر می‌رسد مراد مرحوم علامه از روش تفسیر قرآن‌به‌قرآن روشی در عرض روش‌های تفسیری در ادبیات امروزی تفسیر پژوهان نیست و نباید نظریه تفسیری ایشان را تنها ناظر به منبع تفسیر دانست؛ آن‌گونه که روش‌های تفسیری اعم از قرآنی، روایی، عقلی، ادبی، علمی و... امروزه مورد نظرند. رکن اصلی روش تفسیری مورد نظر علامه فهم‌پذیری قرآن و محوریت دلالت‌های قرآنی در تفسیر در همه سطوح آن است. این نظریه نقش همه ابزارها و منابع فرعی تفسیر همچون ادله و شواهد روایی، ادبی، عقلی، علمی و... را در فرایند تفسیر ارج می‌نهد و عملاً در تفسیر خود به آنها اهتمام دارد. وجه تمایز این نظریه با دیگر نظریات تأکید بر محوریت دلالت خود قرآن و فرعی و حاشیه‌ای بودن دیگر منابع است. به‌هرحال، از منظر ادعای نخست، روایات تفسیری دو شأن و رسالت را بر عهده دارند: شأن تفسیر مفاهیم قرآنی و شأن آموزش روش تفسیر.

ایشان در این باره می‌نویسند: «وظیفه مفسر آن است که در احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام که در تفسیر قرآن رسیده غور کرده، به روش ایشان آشنا شود، پس از آن طبق روشی که از کتاب و سنت استفاده شده به تفسیر بپردازد» (طباطبایی، ۱۳۶۱، ص ۶۳-۶۴).^۱

کم و بیش، در میان محققان متأخر به این مدعای علامه توجه شده است و به‌طور خاص برخی شاگردان مکتب تفسیری او از آن یاد نموده‌اند (جوادی آملی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۶۹). افزون بر این، برخی محققان معاصر به بحث و بررسی مستقل درباره این مدعا پرداخته‌اند (ر.ک: مهدی رستم‌نژاد، «رویکرد روش‌شناختی در روایات تفسیری اهل‌بیت علیهم السلام»، *حسنا*، زمستان ۱۳۸۹، شماره ۷؛ سیدرضا مؤدب و کامران اویسی، «گونه‌شناسی و روش‌شناسی روایات تفسیری امام صادق علیه السلام»، *پژوهشنامه قرآن و حدیث*، بهار و تابستان ۱۳۹۱، شماره ۱۰؛ محسن قاسم‌پور، «نگاهی به روش‌شناسی تفسیر امامان علیهم السلام»، *قیسات*، پاییز ۱۳۸۲، شماره ۲۹؛ سعید بهمنی، «درآمدی بر جایگاه روایات در روش‌شناسی تفسیر علامه طباطبایی»، *کتاب ماه دین*، فروردین ۱۳۹۰، شماره ۱۶۲).

مقاله حاضر ضمن احترام به این آثار درصدد است با تکیه بر برخی پشتوانه‌های روایی، دیدگاه

علامه را تقویت نماید. طبعاً، بدان‌سبب که دیدگاه علامه در نقطه مقابل دیدگاه رایج در میان روایت‌گرایان بوده و ناظر به آنهاست، پیش از تحلیل و بررسی نظریه ایشان گزارشی انتقادی از روش‌شناسی مفسران روایت‌گرا از روایات تفسیری بیان می‌شود.

نگاهی انتقادی به روش‌شناسی مفسران روایت‌گرا

پیش‌تر اشاره شد که در مثنی تفسیری مفسران روایت‌گرا، گویا نمی‌توان از متن روایات تفسیری به شناخت روش تفسیر مستقل از توضیحات روایی منتقل شد؛ زیرا اساساً فهم و تفسیر آیات جز با توضیحات روایی برای غیرمعصومان میسر نیست. این در حالی است که پیشوایان معصوم در مقام شرح و توضیح آیات قرآن هرگز در مقام تفسیر ترتیبی به شیوه رایج برای تمام آیات قرآن نیستند و بنا به شواهد متعدد تاریخی و حدیثی، مخاطبان را به تدبیر و فهم قرآن ارجاع می‌دهند و به‌رغم آنکه در مواجهه با برخی مخالفان سرسخت همچون خوارج نهروان احتجاج به قرآن را بی‌فایده شمرده‌اند، اما در شرایط دیگر قرآن را دلیل روشن و گویا و مایه احتجاج و استدلال معرفی کرده‌اند (اسعدی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۴۸).

نکته درخور تأمل آن است که برخی روایت‌گرایان در حوزه فقه احکام شرعی تا حدودی نگاه روش‌شناختی به روایات را مد نظر داشته‌اند و نکات روش‌شناختی فراوانی از ظاهر روایات استخراج کرده‌اند؛ مثلاً در مباحث نظری مربوط به اصول و قواعد فقهی، فیض کاشانی در *الاصول الاصلیه*، از قریب به بیست اصل کلی روایی بحث می‌کند که در مقام استنباط احکام شرعی به‌کار می‌رود؛ البته ایشان تصریح می‌کند که این اصول فراوان است و نمونه‌های مزبور تنها بخشی از آنهاست (فیض کاشانی، ۱۳۸۷، ص ۹۲-۱۱۰)؛ برای نمونه می‌توان از اصل پنجم کتاب وی یاد کرد که در ضمن آن چنین می‌نویسد: «امامان علیهم السلام اصولی را مطابق عقل صحیح به ما آموخته‌اند و به ما اجازه داده‌اند که آن اصول را بر فروع و شاخه‌هایش تطبیق کنیم و بدین‌گونه ابواب علم را بر ما گشوده و راه‌های شناخت احکام را برایمان تسهیل نموده‌اند».

وی سپس با اشاره به برخی روایات که از القای اصول و وظیفه تفریع سخن می‌گویند، مضمون قواعد و اصولی چون استصحاب، برائت، طهارت و حلیت را با تکیه بر متون روایی به‌مثابه اصول کلی قابل تفریع معرفی می‌کند (فیض کاشانی، همان، ص ۹۲). شیخ یوسف بحرانی نیز در *الدرر النجفیه* از ده‌ها اصل و قاعده فقهی با استناد به روایات بحث می‌کند (ر.ک: بحرانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۳ به بعد؛ همو، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۱۳۳)؛ طبعاً فیض کاشانی و شیخ یوسف بحرانی را در شمار اخباریان معتدل برشمرده‌اند (خوانساری، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۳۷؛ اسعدی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۳۶).

تبیین و بررسی نگاه روش‌شناختی علامه طباطبایی به روایات تفسیری

برخلاف آنچه درباره دیدگاه برخی روایت‌گرایان در حوزه فقه اشاره شد، نگاه روش‌شناختی به روایات آن‌گونه که علامه بدان باور دارد، تنها در گرو روایاتی نیست که به صراحت بیانگر اصول کلی روشی است، بلکه عموم روایاتی که به نوعی با حوزه فهم و تفسیر پیوند دارد، قابل تحلیل روش‌شناختی است. با نگاهی کلی‌تر به جریان تفسیر روایی اعم از شاخه افراطی و غیرافراطی، می‌توان نقطه تمایز نگاه روایت‌گرایان را نسبت به نگاه روش‌شناختی منتقدان در این نکته خلاصه کرد که نگاه روایی اصول روشی را نیز مانند معانی آیات تنها به استظهار از متن روایات و تصریح آنها نسبت به این اصول وابسته می‌داند؛ درحالی‌که نگاه روش‌شناختی، نه تنها به روایات بیانگر اصول روشی اهمیت می‌دهد، بلکه عموم روایات (اعم از روایات تفسیری مصطلح و دیگر روایات بیانگر مفاهیم و مضامین قرآنی دینی) را ضابطه‌مند و تحلیل‌پذیر تلقی می‌کند و از آنها نکاتی کاربردی و روشی در فهم و تفسیر به‌دست می‌آورد؛ مثلاً برخی اصول زبان‌شناختی و معناشناختی آیات مانند پایگاه ادبی و عرفی زبان قرآن، پشتوانه عقلی و برهانی بیانات توحیدی قرآن، نکات کلیدی در تقدیم و تأخیرها و آرایه‌های ادبی آیات از متن روایات تفسیری و نوع تبیینات روایی قابل استخراج است. همچنین برخی اصول روشی چون امکان تفسیر قرآن‌به‌قرآن و شیوه‌های دلالت‌یابی از آیات قرآن از نگاه روش‌شناختی به روایات قابل استفاده است؛ آن‌گونه که علامه طباطبایی بر پایه مطالعات وسیع روایی خود، روش تفسیر قرآن‌به‌قرآن را به سیره تفسیری رایج در روایات امامان استناد می‌دهد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۶۰؛ ج ۳، ص ۷۶ و ۸۷).

به نظر می‌رسد نکته کلیدی دیگری که علامه در تحلیل مفهوم «تعلیم» از آن یاد می‌کند و در واقع از نکات بدیع علامه به‌شمار می‌آید، از همین‌جا قابل دقت و بررسی است. ایشان ضمن گزارش سخن برخی روایت‌گرایان در اختصاص فهم قرآن و ظواهر آن به پیامبر و امامان، یادآور می‌شوند که اساساً «تعلیم کتاب الله» که در شمار وظایف پیامبر آمده با القای معانی و مفاهیمی تعبیدی به مخاطب بدون آنکه برای او فهم‌پذیر و تحلیل‌شدنی باشد، تفاوت می‌کند. به باور ایشان روایات تفسیری در مقام تفسیر ظاهر آیات سخنی نمی‌گویند که فراتر از فهم و قدرت تحلیل مخاطب بوده باشد.

ومن هنا يظهر أن شأن النبي ﷺ في هذا المقام هو التعليم فحسب والتعليم إنما هو هداية المعلم الخبير ذهن المتعلم وإرشاده إلى ما يصعب عليه العلم به والحصول عليه لا ما يمتنع فهمه من غير تعليم، فإنما التعليم تسهيل للطريق وتقريب للمقصد، لا إيجاد للطريق وخلق للمقصد، والمعلم في تعليمه إنما يروم ترتيب المطالب العلمية ونضدها على نحو يستسهل ذهن المتعلم ويأنس به فلا يقع في جهد الترتيب وكذا التنظيم

اثر دیگری نیز که به لحاظ موضوعی و روشی جزو همین آثار قرار می‌گیرد، *الاصول الاصلیه و القواعد الشرعیه* اثر سیدعبدالله شبر است که با وجود گرایش‌های اخباری و تعلق خاطر به برخی مبانی اخباریان در حوزه فقه احکام شرعی، نقدهای اساسی نیز به بسیاری از مبانی آنها دارد (ر.ک: مسعودی، «سیدعبدالله شبر در نزاع اصولی و اخباری»، *علوم حدیث*، سال ۱۵، شماره ۱، ص ۱۷۰). وی در این کتاب به‌ظاهر با همان دغدغه‌های اخباریان یعنی استناد همه اصول فقهی و قواعد شرعی به متن روایات پیش رفته و همان‌گونه که در مقدمه می‌نویسد، درصدد استنباط مسائل مهم اصولی دخیل در استنباط احکام با استفاده از آیات و روایات معصومان علیهم‌السلام است. البته ابواب مختلفی از این کتاب به بیان اصول و قواعدی می‌پردازد که کاربردی اعم از حوزه احکام شرعی دارد و در زبان‌شناسی و معناشناسی عام قرآن قابل استفاده است؛ مثلاً در بحث ثبوت حقیقت و مجاز در آغاز این کتاب، کاملاً نمونه‌های تفسیری از حوزه معارف نظری مطرح شده است (شبر، بی‌تا، ص ۶-۱۲).

به نظر می‌رسد ویژگی این دست از استظهارات روش‌شناختی در رویکرد مزبور آن است که در حد ظاهر روایاتی که از برخی اصول و قواعد یاد می‌کند متوقف می‌ماند و چندان برای افق‌های بیشتری از استنباط احکام در مسائل جدید راه‌گشا نیست. همچنین این استظهارات نیز تنها در حوزه استنباط احکام شرعی اعمال شده و در حوزه معارف نظری به‌ویژه تفسیر قرآن مطرح نشده است. طبعاً اگر این نگاه روش‌شناختی اولاً در حوزه فقه توسعه می‌یافت و ثانیاً در دیگر حوزه‌های معرفتی از جمله تفسیر قرآن نیز دنبال می‌شد، نتایجی ارزشمند هم‌گون با آنچه در جریان‌های اجتهادی شاهدیم به بار می‌آورد.

با این حال، هرچند آثار مورد اشاره که به صراحت حاوی اصول روش‌شناختی است بسیار مفید و مغتنم شمرده می‌شود، اما روش‌شناسی آنان از روایات مورد نظر از جهاتی قابل تأمل می‌نماید:

اولاً، اصل این روایات قابل بحث و بررسی اجتهادی است و چه‌بسا در بررسی فنی حدیث‌شناختی با نقد و تأمل‌های جدی مواجه باشد؛ نکته‌ای که روایت‌گرایان با نگاه صرفاً نقلی و غیراجتهادی خود به روایات به آن توجهی ندارند؛

ثانیاً، بسیاری از این روایات به حوزه احکام شرعی اختصاص ندارد و در معارف نظری و از جمله حوزه تفسیر نیز کاربرد دارد (برای نمونه، ر.ک: شبر، بی‌تا، ص ۶، ۱۲، ۳۳، ۴۶، ۴۸)؛ درحالی‌که در آثار تفسیری شاخه افراطی جریان روایی، هیچ توجهی به این امر نشده و پیرو آن درخصوص بسیاری از آیات که روایت تفسیری ندارند، بحث تفسیری نشده است.

نموده، و بهترین وجه را انتخاب کند؛ تفاسیر روایی اخباریان به جای تفسیر روایی، به نقل روایات تفسیری پرداخته‌اند. البته در شاخه معتدل‌تر اخباریان برخی چون فیض کاشانی در تفسیر صافی تا اندازه‌ای درصدد فاصله گرفتن از این روش رایج بوده‌اند.

در کنار شواهد مزبور بررسی موردی برخی متون روایی که در جریان اخباری نیز کانون توجه بود، در اینجا مناسب دیده می‌شود.

در منابع شیعی دو متن روایی مشابه توسط محمدبن ادریس حلی (م. ۵۹۸ ق) به نقل از کتاب جامع بزنی شهرت یافته است که در بحث حاضر درخور توجه است. یکی از این دو متن را وی به هشام بن سالم از شاگردان امام صادق علیه السلام نسبت می‌دهد و متن دوم را به نقل بزنی از امام رضا علیه السلام آورده است (حلی، ۱۴۱۱ ق، ج ۳، ص ۵۷۵؛ نیز برای نقل‌های دیگران از ابن‌ادریس ر.ک: حرّ عاملی، ۱۴۱۲ ق، ج ۲۷، ص ۶۲، رقم ۵۱ و ۵۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۲۴۵).^۶ در متن روایت نخست چنین آمده است: «أَنَا عَلِينَا أَنْ نَلْقَى إِلَيْكُمْ الْأُصُولَ وَعَلَيْكُمْ أَنْ تَفْرَعُوا». در متن روایت دوم نیز چنین می‌خوانیم: «عَلَيْنَا إِيقَاءُ الْأُصُولِ وَعَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ». این دو روایت در حوزه مباحث اصول فقه نقشی مهم دارند و از پشتوانه‌های نقلی نظریه اصولی اجتهادی فقیهان تلقی شده است (امام خمینی، ۱۳۸۲ ق، ص ۱۶۷؛ همو، ۱۴۱۰ ق، ج ۲، ص ۱۲۵-۱۲۶). رسالت پیشوایان دین، طبق این دو روایت، ارائه اصول کلی و قابل تجزیه و تفریع است که می‌تواند برای دیگران الگویی مناسب باشد و به تفریع و پردازش شاخه‌ها و فروع مختلف و تفصیل احکام شرعی قابل انطباق بر آنها بینجامد. اصولیان از این روایات جواز اجتهاد و تفقه را در پرتو راهنمایی‌های کلیدی روایات امامان برداشت کرده‌اند. در این میان اخباریان نیز در حوزه فقه احکام شرعی به این مضمون روایی توجه داشته‌اند، اما با رویکردی انتقادی به اصولیان یا به نقد سندی و صدور آن پرداخته (حرّ عاملی، ۱۴۰۳ ق، ص ۴۶۶؛ همو، ۱۴۱۲ ق، ج ۲۷، ص ۶۲) و یا به توجیه دلالتی آن متناسب با روش فقهی خود روی آورده‌اند. به نظر آنان مفاد این روایات آن است که ائمه معصومین علیهم السلام قواعد و اصول کلی قابل انطباق بر مصادیق جزئی در روایات را بیان می‌کنند و وظیفه دیگران تطبیق آن اصول کلی بر مصادیق و موارد خارجی آنهاست، که این نکته از اصول اجتهادی و ظنی اصولیان بیگانه است (ر.ک: استرآبادی، بی تا، ص ۱۵۳-۱۵۴؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۳ ق، ص ۴۶۶؛ فیض کاشانی، ۱۳۸۷، رساله الحق المبین، ص ۸۷؛ جزایری، ۱۴۰۱ ق، ص ۸۲؛ بحرانی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۱۳۳؛ بحرانی، بی تا، ج ۲، ص ۳۸۴)؛ مثلاً فیض کاشانی در ذیل بحث از دو روایت گذشته، عموماً به روایاتی در حوزه احکام عملی اشاره می‌کند که به صراحت و به‌طور مستقیم حاوی حکم و قاعده‌ای کلی در

فیتلف العمر وموهبة القوة أو يشرف على الغلط في المعرفة. وهذا هو الذي يدل عليه أمثال قوله تعالى: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل: ۴۴)، وقوله تعالى: «وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه: ۲)، فالنبي صلى الله عليه وآله إنما يعلم الناس ويبين لهم ما يدل عليه القرآن بنفسه، وبينه الله سبحانه بكلامه، ويمكن للناس الحصول عليه بالأخرة (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۳، ص ۸۵).

در اینجا مراد ایشان آن است که بیانات پیامبر صلى الله عليه وآله در مقام تعلیم ظاهر آیات ضرورتاً با دلالت خود آیات، نسبتی ظاهری و قابل درک و تحلیل دارد؛ زیرا خداوند آن آیات را برای القای معانی خاص فرو فرستاده؛ از این رو، عموم بیانات تفسیری ایشان مؤید فهم‌پذیری و تفسیرپذیری قرآن است. البته تأکید می‌شود که مرحوم علامه تفصیل ذیل آیات، اعم از حوزه احکام و معارف را در شمار تفسیر ظاهری، و به عبارتی «تعلیم کتاب الله» تلقی نمی‌کنند. ایشان شأن پیامبر و امامان را در بیان تفصیل احکام و معارف فراتر از شأن تعلیم و تفسیر قرآن به حسب اصطلاح می‌شمارند. هرچند این نوع تلقی ممکن است با نگاه جزئی و ناظر به مفاهیم و اصطلاحات رایج از واژه تفسیر و تعلیم قابل مناقشه باشد، اما به نظر می‌رسد در دستگاه فکری علامه و در کلیت نظریه تفسیری ایشان از انسجام برخوردار است.

درواقع نگاه روش‌شناختی نگرشی تحلیلی به متون روایی مرتبط با مضامین و مفاهیم قرآنی است که درصدد کشف چگونگی تفسیر قرآن با استفاده از قول و عمل تفسیری پیشوایان دینی است و وجه تمایز دو رویکرد در این باره آن است که رویکرد روایت‌گرا فقط قول صریح و مستقیم پیشوایان را در تفسیر ملاک می‌داند، ولی رویکرد روشی افزون بر قول صریح و مستقیم ایشان، سیره و عمل تفسیری آنان را نیز ضابطه‌مند و تحلیل‌پذیر تلقی می‌کند و از آنها روش تفسیر آیات را به دست می‌آورد.

درباره نقش تعلیمی روایات باید دانست که می‌توان از شواهد نقلی متعددی مدد گرفت که امکان نگاه روش‌شناسانه به روایات تفسیری را نشان دهد. در واقع برخی از این شواهد مشتمل بر آموزش شیوه بهره‌برداری از ظواهر قرآن به صورت مستقیم یا غیرمستقیم است. امر به حمل نمودن قرآن بر بهترین وجوه آن (دیلمی، ۱۴۰۷ ق، ج ۳، ص ۲۸۰، رقم ۴۷۰۷؛ فیض کاشانی، بی تا، ج ۱، ص ۳۶)،^۲ تأکید بر همگونی و هماهنگی درونی قرآن (شریف رضی، بی تا، خطبه ۱۳۳ و نیز خطبه ۱۸)،^۳ ارجاع متشابه به محکم (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۹۰)^۴ و استنباط حکم مسح وضو در حال اضطراب (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۳۳، ح ۴)^۵ از جمله این شواهدند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۳، ص ۱۵۰).^۶ در حالی که مقتضای این روایات آن است که مفسر روایی به تفسیری هماهنگ با آیات پرداخته، متشابهات را با ارجاع به محکّمات تفسیر، و وجوه تفسیری یک آیه را بررسی و تحلیل

از تفسیر همه آیات و مفاهیم و علوم قرآنی توسط پیامبر ﷺ برای حضرت علیؑ یاد نموده است (حاکم حسکانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۴۳، رقم ۳۳: «ما فی القرآن آیه الا وقد قرأها علی رسول الله وعلّمتی معناها»، ص ۴۸، رقم ۴۱: «ما نزلت علی رسول الله آیه من القرآن الا اقرأها او املاها علی فاکتبتها بخطی وعلّمتی تأویلها و تفسیرها و ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابهها و دعا الله لی ان یعلمنی فهمها و حفظها فلم انس منه حرفاً واحداً»، در این باره ر.ک: بابایی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۰-۴۸).

گفتنی است که اولاً، به دلیل عدم دسترسی به متن روایات نبوی حاوی تعلیمات و تفاسیر مزبور، نمی‌توان به‌طور قاطع آنها را دلیل تفسیر اصطلاحی و رایج همه آیات به‌طور مستقیم و منصوص در قالب روایت نبوی تلقی کرد؛ ثانیاً، تفسیر با گستره عام آن و بیان دلالت‌های گوناگون آیات قرآن در سطوح مختلف کاری نیست که امام علیؑ در آنها نیازمند روایت و تبیین نبوی باشد. بسیاری از سطوح تفسیری مصطلح با آشنایی‌های زبان‌شناختی و عقلایی و عرفی قابل دستیابی است و مخاطبان اولیه قرآن حتی از میان مشرکان به شناخت آنها نایل شده و به برکت همان شناخت‌ها جذب اسلام می‌شدند؛ ثالثاً، لازمه اتکای فهم و تفسیر امام علیؑ به روایات نبوی در همه سطوح معانی قرآن، آن است که ایشان در مقام تبیین قرآن تنها ناقل ساده روایات نبوی بوده و فهم صائب و عمق شناخت و معرفت ایشان که مایه فضیلت ایشان و وجه تمایز ایشان از دیگران بوده است، فقط در حد ضبط درست سخنان پیامبر خلاصه شود؛ از این رو، بعید نیست که مراد از تفسیر و معانی قرآن در روایات مورد اشاره، امری فراتر از استظهار معانی و آگاهی‌های سطحی تفسیری بوده باشد، یا آنکه روایات مزبور درباره ظواهر آیات، به ارائه اصول کلیدی و روش معتبر تفسیر از سوی پیامبر ناظر باشد. ضمن آنکه روایات تفسیری موجود نیز بخش محدود و معینی از آیات و مفاهیم قرآنی را پوشش می‌دهد، نه همه آیات را؛ از این رو، نبود نگاه روش‌شناختی به روایات تفسیری در کنار نظریه عدم حجیت ظواهر، بخش چشم‌گیری از مفاهیم و مضامین آیات را تفسیرناپذیر و غیرهدایت‌بخش نشان خواهد داد که طبعاً این نتیجه از منظر کلامی پذیرفتنی نیست.

نتیجه‌گیری

این نوشتار به تحلیل و بررسی نگاه روش‌شناختی به روایات تفسیری پیشوایان دین به‌عنوان یکی از دیدگاه‌های محوری علامه طباطبایی در تفسیر المیزان همراه با تحلیل انتقادی دیدگاه روایت‌گرایان پرداخته و در جست‌وجوی برخی شواهد این دیدگاه است.

فهم احکام شرعی است؛ از جمله، روایت عبدالله بن سنان از امام صادقؑ که حاوی یکی از اصول کلی القاشده از سوی ایشان است که در فروع مختلف قابل تطبیق است. در این روایت چنین می‌خوانیم: «کل شیء یكون فيه حرام وحلال فهو لك حلال ابدأ حتى تعرف الحرام منه بعینه فتدعه» (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۵، ص ۳۱۳، ح ۳۹). طبعاً فروعی که این اصل کلی در آنها قابل تطبیق است، حکم شرعی برخی اشیا و خوراکی‌هایی است که در برخی شرایط تحریم شده‌اند، ولی انسان به تحقق شرط تحریم آنها آگاهی ندارد (فیض کاشانی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۰).

در اینجا، این نکته انتقادی به نظر می‌رسد که اصل اختصاص دو روایت گذشته به حوزه احکام فقهی دلیلی ندارد؛ رسالت پیشوایان دین و حجیت سیره و سخن ایشان در هر دو حوزه معارف عملی و نظری تعریف می‌شود و اطلاق روایات مزبور هر دو حوزه را شامل است؛ از این رو، در بیانات تفسیری آنان نیز همچون روایات حوزه احکام شرعی می‌توان اصول و قواعدی کلی برای تطبیق بر فروع و تفاسیل انتظار داشت؛ زیرا پیامبر گرامی اسلام ﷺ در قرآن کریم به‌طور مطلق اسوه مؤمنان معرفی می‌شود و سنت و سیره ایشان اعم از قول و فعل و تقریر آن حضرت به‌طور مطلق و عام و بدون اختصاص به حوزه‌ای خاص قابل اقتدا و پیروی است: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (احزاب: ۲۱) (نیز ر.ک: نساء: ۵۹ و ۸۰؛ اعراف: ۱۵۷).

در این میان سیدعبدالله شبر در *الاصول الاصلیه* با نگاهی عام‌تر در کنار روایات حوزه فقه احکام شرعی، از روایاتی یاد می‌کند که در حوزه تفسیر معارف نظری قرآن، به‌عنوان اصول روشی کاربرد دارد. طبعاً این نگاه عام، نظریه و روش تفسیری وی را از رویکرد روایی محض به تفسیر روایی معتدل‌تری با توسعه تفسیر فراتر از متون روایی سوق می‌دهد. با این حال، باید دانست که این رویکرد نیز گویا اصول روشی را فقط در قول صریح و مستقیم پیشوایان دینی در متن روایات جست‌وجو می‌کند، درحالی‌که سیره و عمل تفسیری آنان نیز عرصه مهمی از الگوهای روش تفسیری برای تفسیر آیات فاقد روایت تفسیری به نمایش می‌گذارد.

تأکید بر نگاه روش‌شناختی به روایات تفسیری، افزون بر مبانی و شواهد نقلی، در این نکته تاریخی نیز ریشه دارد که ظاهراً پیامبر و امامان ﷺ افزون بر قرائت و تبلیغ متن آیات قرآن و پاسخ به پرسش‌های تفسیری مردم و رفع برخی شبهه‌های موجود و نیز بیان تفاسیل ناگفته قرآن، درصدد ارائه توضیح و تفسیر همه آیات و مفاهیم قرآنی به صورت رسمی نبوده‌اند. از سیره عملی ایشان نیز گزارشی معتبر مبنی بر تفسیر رسمی و مصطلح همه آیات برای مردم در دست نیست. البته روایاتی در دست است که

پی‌نوشت‌ها

۱. خاطر نشان می‌شود علامه افزون بر اینکه در اصل روش تفسیری قرآن‌به‌قرآن خود را وامدار ممارست در روایات اهل بیت علیهم‌السلام می‌شمارد، در موارد فراوانی نیز دیدگاه‌های ویژه‌ای در برداشت‌های تفسیری متأثر از روش روایات تفسیری معرفی می‌کند؛ برای نمونه، ذیل آیه ۱۱۵ سوره بقره در ضمن بحثی روایی از دو نکته بدیع در برداشت تفسیری از فرازهای آیات بدون پیوندهای سیاقی البته به‌طور سربسته یاد می‌نمایند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۶۰؛ ج ۱۰، ص ۱۰۰).

۲. «قال علیه‌السلام القرآن ذلول ذو وجوه فاحملوه علی أحسن الوجوه».

۳. «...والله سبحانه يقول ما فرطنا في الكتاب من شيء وقال فيه يتيان كل شيء وذكر أن الكتاب يصدق بغضه بغضاً وأنه لا اختلاف فيه فقال سبحانه ولو كان من عند غير الله لوجئتوا فيه اختلافاً كثيراً».

۴. «حدثنا أبي رضی الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن أبي حنون مولى الرضا علیه‌السلام قال: من ردى متشابه القرآن إلى محكمه هدى إلى صراط مستقيم ثم قال إن في أخبارنا متشابهاً كمتشابه القرآن ومحكمهما كمحكم القرآن فردوا متشابهها إلى محكمها ولما تبعوا متشابهها دون محكمها فتضلوا».

۵. «عده من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن علي بن الحسن بن رباط عن عبد الأعلى مولى آل سام قال قلت لأبي عبد الله علیه‌السلام عترت فأنقطع ظفري فجعلت علي أصبغى مرارة فكيف أصنع بالوضوء قال يعرف هذا وأشباهه من كتاب الله عز وجل ما جعل عليكم في الدين من حرج أمسح عليه».

۶. گفتنی است که احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از اصحاب جلیل‌القدر امام کاظم، امام رضا و امام جواد علیهم‌السلام شمرده شده و کتاب الجامع او در شمار اصول حدیثی معتبر شیعه معرفی شده است که بسیاری از اصحاب فهارس و مصادر حدیثی شیعه به آن اجازه و طریق نقل داشته‌اند (خویی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۶۲-۶۵). محمد بن ادریس حلی نیز به‌رغم آنکه به‌دلیل دیدگاه خاص اصولی‌اش در برابر دیدگاه مشهور شیخ طوسی و همراهان او در مسئله حجیت تبعیدی خبر واحد، و نیز به علت برخی خطاهایش در گزارش‌های حدیثی متهم به خلط شده و وثاقت حدیثی‌اش زیر سؤال رفته است (خویی، همان)؛ اما همان‌گونه که مرحوم آیت‌الله خویی تصریح می‌کند، به‌دلیل شخصیت والای وی، اصل بر اعتماد به نقل ایشان است و جز در آنچه خلافش ثابت گردد می‌توان به او اعتماد نمود (همان). ابن‌ادریس خود تصریح کرده است که این دو روایت را از کتاب جامع بزنطی نقل می‌کند (حلی، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۵۵۳). هرچند این احتمال که وی به‌واسطه مشایخ خود از این کتاب نقل کرده نیز به‌دلیل عبارت وی در مقدمه بخش مستطرفات وارد است. وی می‌گوید که مستطرفات را از کتب مشیخه مصنفین و روات محصلین برگرفته است (همان، ص ۵۴۹). طبعاً با توضیح فوق مشکل ارسال در این اسناد قابل رفع بوده و جای اعتماد به نقل ایشان وجود دارد. جز آنکه برخی محققان معاصر از منظر فنی حدیث‌شناختی در انتساب این روایات به جامع بزنطی مناقشه کرده، آورده‌اند که این روایت مدرک صحیحی ندارد و منحصرأ در مستطرفات سرائر ابن‌ادریس آمده و او این روایت را به بزنطی نسبت می‌دهد، اما این روایت منقول از جامع بزنطی نیست؛ چراکه این کتاب به شکل کتابی مستقل در دست ابن‌ادریس نبوده است (ر.ک: سید محمد عمادی حائری، بازسازی متون کهن حدیث شیعه؛ روش، تحلیل، نمونه، گفت‌وگو با آیت‌الله سیداحمد مددی). با این حال باید دانست که

مطالعه جریان فکری روایت‌گرایان در دو حوزه فقه و تفسیر نشان از دوگانگی روشی آنان دارد. این مطالعه نشان می‌دهد که آنان نگاه روش‌شناختی به روایات را در حوزه فقه تا حدودی اذعان داشته و نکات روش‌شناختی بسیاری از ظاهر روایات استخراج کرده و در آثار فقهی خود به کار بسته‌اند. به عبارت دیگر، فقه روایی روایت‌گرایان برخلاف تفسیر روایی آنان تا حدود فراوانی مبتنی بر نگاه روش‌شناختی به روایات است.

درمقابل رویکرد روایت‌گرا که فقط قول صریح و مستقیم پیشوایان را در تفسیر ملاک می‌داند، رویکرد روش‌شناختی افزون بر قول صریح و مستقیم ایشان، سیره و عمل تفسیری آنان را نیز قاعده‌مند و تحلیل‌پذیر تلقی کرده، از آنها روش تفسیر آیات را استخراج می‌کند. در تأیید رویکرد روش‌شناختی می‌توان از شواهد متعددی مدد گرفت که به‌طور خاص از شواهد نقلی در منابع شیعی دو روایت با متنی مشابه به نقل از کتاب جامع بزنطی بیشتر درخور تأمل است. رسالت پیشوایان دین، براساس این دو روایت، ارائه اصول کلی و تجزیه‌پذیر و تفریع‌پذیر است که می‌تواند برای دیگران الگویی مناسب باشد و به تفریع و پردازش شاخه‌ها و فروع مختلف و تفاسیل احکام شرعی قابل انطباق بر آنها بینجامد.

تأکید بر نگاه روش‌شناختی به روایات تفسیری، افزون بر شواهد نقلی، در این نکته تاریخی نیز ریشه دارد که اصولاً پیامبر و امامان علیهم‌السلام افزون بر قرائت و تبلیغ متن آیات قرآن و پاسخ به پرسش‌های تفسیری مردم و رفع برخی شبهه‌های موجود و نیز بیان تفاسیل ناگفته قرآن، ظاهراً درصدد ارائه توضیح و تفسیر ظاهری همه آیات و مفاهیم قرآنی به صورت رسمی نبوده‌اند.

منابع

- استرآبادی، محمدامین، بی‌تا، *الفوائد المدنیة*، بی‌جا، دار النشر لاهل البيت علیهم‌السلام.
- اسعدی و همکاران، ۱۳۸۹، *آسیب‌شناسی جریان‌های تفسیری*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- اسعدی، محمد، ۱۳۸۵، *سایه‌ها و لایه‌های معنایی*، قم، بوستان کتاب.
- بابایی، علی‌اکبر، ۱۳۸۱، *مکاتب تفسیری*، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- بحرانی، سید یوسف، ۱۴۱۴ق، *الحدائق الناضرة*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- ، بی‌تا، *الدرر النجفیة من الملتقطات البوسفیة*، بیروت، دار المصطفی لاهیات التراث.
- جزایری، سید نعمت‌الله، ۱۴۰۱ق، *منبع الحیاء*، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۰، *تسنیم*، قم، مرکز اسراء.
- حرّ عاملی، محمد، ۱۴۱۲ق، *وسایل الشیعة*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم‌السلام.
- ، ۱۴۰۳ق، *الفوائد الطوسیة*، قم، المطبعة العلمیة.
- حسکانی، عبیدالله، ۱۴۱۱ق، *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل*، تحقیق: محمدباقر محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة.
- حلی، ابن‌ادریس، ۱۴۱۱ق، *السرائر*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- خوانساری، محمدباقر، بی‌تا، *روضات الجنات*، قم، اسماعیلیان.
- خمینی، روح‌الله، ۱۴۱۰ق، *الرسائل*، قم، اسماعیلیان.
- ، ۱۳۸۲ق، *تهذیب الاصول*، قم، اسماعیلیان.
- خویی، سیدابوالقاسم، ۱۴۰۹ق، *معجم رجال الحدیث*، قم، مدینه العلم.
- دیلمی، حافظ، ۱۴۰۷ق، *فردوس الأخبار*، بیروت، دار الکتب العربی.
- شبر، سیدعبدالله، بی‌تا، *الاصول الاصلیة و القواعد الشرعیة*، بی‌جا، مکتبه المفید.
- شریف رضی، محمد بن حسین، بی‌تا، *نهج البلاغه*، تحقیق: صبحی صالح، قم، دار الهجرة.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۳۷۸، *عیون اخبار الرضا*، تهران، دار الکتب الاسلامیة.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات جامعه مدرسین.
- ، ۱۳۶۱، *قرآن در اسلام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- عمادی حائری، محمد، بی‌تا، *بازسازی متون کهن حدیث شیعه*، تهران، مجلس شورای اسلامی.
- فیض کاشانی، محسن، ۱۳۸۷، *الأصول الاصلیة*، تحقیق: نقیبی و قاسمی، تهران، مدرسه عالی شهید مطهری.
- ، بی‌تا، *تفسیر الصافی*، تهران، اسلامیه.
- ، ۱۴۱۲ق، *الأصول الاصلیة*، قم، دار احیاء الاحیاء.
- کلینی، ۱۳۶۷، *الکافی*، تصحیح و تعلیق: علی‌اکبر غفاری، چ سوم، تهران، دار الکتب الاسلامیة.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الأنوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مسعودی، محمدمهدی، «سیدعبدالله شبر در نزاع اصولی و اخباری»، *علوم حدیث*، سال ۱۵، شماره ۱، ص ۱۷۰.

تحلیل انتقادی مزبور نسبت به استناد این روایات که براساس رویکرد فهرستی و مصدرشناختی ایشان صورت گرفته است و ظاهراً با همان منطق حدیثی ابن‌ادریس در عدم اعتماد به خبر واحد انجام شده است، هرچند از منظر اصولی اجتهادی قابل توجه است، اما مستلزم آن است که انتساب روایات به جامع بزنطی توسط ابن‌ادریس، نسبت کذب تلقی شود. افزون بر این، شاید بتوان بر قابل وثوق و اعتماد بودن این روایات این‌گونه استدلال نمود که وقتی ابن‌ادریس با مبنای حدیثی عدم حجیت خبر واحد به این روایات اعتماد کرده و آن را به جامع بزنطی نسبت می‌دهد، وجه قوتی برای اعتماد به نقل او خواهد بود. از این گذشته، مشکل فوق در استناد به روایات مزبور در مقام احتجاج با اخباریان چندان زبانی به بحث نمی‌رساند؛ چراکه لااقل برخی اخباریان این روایت را صحیح تلقی نموده و صرفاً در مقام توجیه دلالتی آن در راستای دیدگاه‌های خود برآمده‌اند؛ از این رو استناد به این روایت لااقل در مقام احتجاج با آنان موجه است؛ البته از منظر اصولیان نیز رویکرد اصولی اجتهادی لزوماً وابسته به ظاهر اخبار و متونی از این دست نیست.